با خروج بریتانیا از اروپا، فرانسه و آلمان درگیر جریان راست جدید شده‌اند
این تغییرات هندسه سیاسی اروپا را تغییر می‌دهد

اروپا درگیر «جنگ شهروندی» می‌شود

گفت‌وگو

سیدمهدی طالبی-صادق امامی

چه باور کنیم و چه نکنیم، اروپا می‌خواهد روی دیگرش را به دنیا نشان دهد. یک نبرد واقعی و جدی نه در دولت‌ها که در کف خیابان‌ها در حال شکل گیری است. این صحنه نبرد که از هفته‌ها پیش در شهر کمنیتس آلمان گسترده شد، طولی نخواهد کشید که کوچه‌ها و خیابان‌های بسیاری از شهرهای اروپا را درگیر خود کند. این جماعت، سربازان امپراتوری ملی گرای اروپا هستند. سربازان جریان «راست جدید» که این روزها در اروپا به آنها «راست افراطی» می‌گویند. آنان آمده‌اند تا اروپای واحد را به ۱۸ اروپای کوچک و ملی تبدیل کنند. فعلا یک ستون از سه ستون اروپا را با خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا انداخته‌اند و دو ستون اصلی دیگر که آلمان و فرانسه هستند، همچنان پابرجا ولی نامطمئن هستند. راست‌ها از تقویت ملی گرایی می‌گویند؛ آنان مخالف این هستند که به جای پایتخت‌هایشان، این اتحادیه اروپا باشد که برایشان تصمیم می‌گیرد. این تضاد از چند سال پیش و با وجود مهاجران آسیایی و آفریقایی، بسیار جدی‌تر شده و زمینه‌ساز روی کار آمدن دولت‌های دست راستی شده است. راست‌ها چه می‌خواهند، چه می‌کنند و اروپا را به چه سمتی می‌برند و در این بین نقش آمریکا و استراتژیستی همچون استیو بنن چیست، بهانه‌ای شد تا با دکتر علیرضا موسوی گفت‌وگو کنیم. موسوی فارغ‌التحصیل دکتری علوم سیاسی از دانشگاه فریدریش شیلر آلمان است. او نزدیک به پنج سال در آلمان زندگی کرده و تمرکز ویژه‌ای روی جریان راست جدید در این کشور داشته است. متن گفت‌وگوی «فرهیختگان» با وی به شرح زیر است.

شما در آلمان و اروپا تحصیل و چند سالی زندگی کردید. اگر بخواهید درباره چالش‌های این کشور و اروپا صحبت کنید، به‌ویژه پس از روی کار آمدن دونالد ترامپ و افزایش شکاف‌ها در اروپا، چه می‌گویید؟

اگر بخواهیم درباره آلمان صحبت کنیم، باید به سه سال قبل یعنی سال ۲۰۱۵ برگردیم. در این سال خانم مرکل به دلایل بشردوستانه- می‌شود درباره این واژه‌ها صحبت کرد- دستور داد مرزهای آلمان باز شود تا بیش از یک میلیون مهاجر از سوریه، عراق، منطقه غرب آسیا و آفریقا وارد آلمان شوند. این دستور خانم مرکل به تصویب مجلس آلمان هم نرسیده بود. معمولا در این تصمیمات استراتژیک باید مجلس هم دخالت کند، اما ایشان بدون هماهنگی با مجلس یک میلیون نفر را وارد کشور کرد. تصور کنید بیش از یک میلیون مهاجر که هویت‌شان مشخص نیست و نه شناسنامه‌ای دارند و نه معلوم است از کجا آمده‌اند، وارد کشور شوند. از این تاریخ به بعد فضای سیاسی آلمان تغییر می‌کند؛ یعنی مردم عادی آلمان متوجه می‌شوند در کشورشان اتفاقاتی می‌افتد که اینها در آن هیچ مشارکتی ندارند. چه کسی تصمیم گرفته یک میلیون آدم از یک فرهنگ دیگر وارد کشور آلمان شود؟ از همین تاریخ، بهانه به دست جریان‌های دست‌راستی می‌افتد. عموما از اینها به‌عنوان راست جدید، یاد می‌کنند. جریان راست جدید از دهه ۹۰ در آلمان شکل گرفت. این جریان حوزه فعالیتش را اصطلاحا در حوزه «متاسیاست» تقلیل داده بود. متاسیاست یک حوزه پیشاسیاسی به معنای کار فرهنگی کردن است. از زمانی که آلمان‌ها در جنگ جهانی دوم شکست خوردند، فضای آلمان غربی آمریکایی و از لحاظ فرهنگی چپ نوشد. مکتب فرانکفورت در دهه ۶۰ شکل گرفت و در حوزه فرهنگ قدرتمند شد، بنابراین راست‌های جدید حوزه تمرکزشان را روی متاسیاست گذاشتند.

در سال ۲۰۱۵ جامعه آلمان که با هجوم صدها هزار مهاجر مخالف بود، تلنگر خورد. این نقطه‌ای است که باعث شد راست جدید وارد حوزه سیاست شود. حزبی به اسم «آلترناتیو برای آلمان (AFD)» قبل از سال ۲۰۱۵ تاسیس شد که رویکردش اقتصادی و نقد ساختار اتحادیه اروپا بود، اما بعد از این سال رئیس این حزب و همچنین رویکردها هم کاملا متفاوت کرد و تبدیل به حزب دست راستی مخالف سیستم شد تا جایی که حالتی انقلابی به خود گرفته‌اند و در نوشته‌هایشان از واژه «رژیم مرکل» استفاده می‌کنند. در انتخابات اخیر ۲۰۱۷ در آلمان این جریانات وارد مجلس آلمان شدند و الان قوی‌ترین حزب مخالف هستند. در ۲۰۱۵ به یکباره فضا در آلمان تغییر کرد و تجاوز به زن هانوبر یک پدیده عادی شد. فضای عمومی کشور تغییر کرد و وقتی وارد شهرهای کوچک یا بزرگ می‌شوی، جمعیت عظیمی از خارجی‌ها را می‌دیدی. همین مهاجران دارای اختلافات ریشه‌ای هم‌ها بودند. مثلا عراقی‌ها با سوری‌ها و کردها با اعراب، مشکل داشتند. این اختلافات باعث درگیری‌های خیابانی شده‌بود و به عرصه اجتماع آمده بود. آلمانی‌ها که آنسان‌های محافظه‌کاری هستند و توجیح به دین در خودشان باشند، متوجه شدند وضعیت کشور در حال تغییر است. این بهترین وضعیت برای جریان‌های دست راستی بود و آنها با همین مسئله به‌پله به‌پله انتخابات را برنده می‌شدند. چند هفته قبل آماری منتشر شد که نشان می‌داد خصوصا در شرق آلمان که تجربه کمونیسم و فضای بسته آن را دارند، این نگرانی وجود دارد که وری برگردد و فضایی مثل قبل پدید بیاید. عموما در ایالت‌های شرقی مثل «زاکسن» یا «تورینگن» رای اول را حزب آلترناتیو برای آلمان دارد. مثالی از مباحث روز بزنم که در رسانه‌های ما بازتاب پیدا نکرد. در شهری مثل «کمنیتس» در شرق آلمان در ایالت زاکسن دو سوری یا یک آلمانی گلاویز می‌شوند. فرد سوری با چاقو فرد آلمانی را می‌کشد. از روز بعد تظاهرات بزرگ و بسیار سنگینی در کمنیتس برگزار شد. این هم در نظر بگیرید که لابی چپ‌ها در آلمان به‌شدت قوی است و تا راست‌ها به خیابان می‌آیند، چپ‌ها هم تظاهرات می‌کنند. این پلیس است که باید مراقب باشد اینها با هم درگیر نشوند. منظورم از چپ، «چپ افراطی» است که در آلمان خیلی فعال هستند. در آلمان یک هفته جنگ شهری بود و درنهایت پلیس از برلین و مونیخ اعزام شد. یک اتفاق جالب در همین داستان افتاد. وقتی پرونده به دادگستری شهر منتقل شد، یک آلمانی که در دادگستری کار می‌کرد، گزارش شرح واقعه را به صورت غیرمجاز در اینترنت منتشر می‌کند. در گزارش آمده که فرد سوری بیش از ۱۰ ضربه چاقو به فرد آلمانی زده است. این فرد از دادگستری اخراج شد، اما جالب است بدانید رسانه‌ای آلترناتیو در آلمان مثل مجله «کمپکت» که مدیرمسئولش قبلا به ایران آمده بود، علنا گفته است: «از این آدم به‌عنوان یک قهرمان نام می‌برم. این آدم از دادگستری اخراج شد، اما من از او دعوت می‌کنم در رسانه ما مشغول به کار شود.» اینجا اصلا دشمن هستند. در آمریکا همین CNN که رویکرد چپ لیبرال دارد، درحال مبارزه با جریان جدید راستی هستند. در اروپا هم همین وضع است اما در آلمان از آنها وضعیت پیچیده‌تر و مقابله چپ و راست شدید است.

مارکس چپ بود و چپ‌ها در آلمان بسیار ریشه دارند. وقتی مردم عادی آلمان که سواد زیادی ندارند و در روستا زندگی می‌کنند، این همه خارجی می‌بینند و سیاست دولت را می‌بینند که همه قوانین به نفع مهاجران، زن‌ها و همجنس‌بازهاست، به این باور می‌رسند که مورد تبعیض در جامعه غرب قرار گرفتند. اینها از چپ متنفر هستند و از این جریان بیزاری می‌جویند ولی فضای دانشگاهی و آکادمیک دست چپ‌هاست. برنامه راست‌ها این است که در همین فضای دانشگاهی نفوذ پیدا کنند. ولی خب اینها درگیری‌هایشان شدت خواهد گرفت. این درگیری‌ها به جنگ خیابانی تبدیل می‌شود کما اینکه تبدیل شده است. در کمنیتس اگر پلیس نبود، درگیری‌ها قطعا کشته هم داشت.

کشورهای دیگر هم چنین هستند. شاید مثال خیلی خوب ایتالیاست. در ایتالیا راست‌ها قدرت دارند؛ حزب پنج‌ستاره و حزب لگانورد. لگانورد یک حزب فاشیستی است. کسی فکر نمی‌کرد حزبی که طرفدار موسولینی و جدایی ایتالیای شمالی و جنوبی است، در این کشور رای بیاورد. اینها قبلا راست‌های کلاسیک بودند که الان راست‌های جدید شدند و دولت ائتلافی تشکیل دادند تا یکی از چهره‌های اصلی‌شان به نام آقای سالوینی وزیر کشور شود. این شخص کشتی‌های مهاجران آفریقایی نیار را در دریا نگاه داشت و اجازه ورودشان را به ایتالیا نداد. در چک همین طور است و اینها یک پایه قدرت هستند. ویکتور اربان نخست‌وزیر مجارستان، در آلمان برای مردم الگو شده است. مردم می‌گویند می‌خواهیم رهبری مثل اوربان داشته باشیم که به دنبال حفظ فرهنگ مسیحی اروپا و مخالف پذیرش مهاجران است. در اتریش هم آقای سباستین کورتس حزب آزادی مردم راست افراطی نیست ولی یک حزب راست جدید یعنی حزب آزادی اتریش «FPO» است که با ایشان ائتلاف کرده ولی کورتس مثل مرکل نماد جریان راست محافظه‌کار مسیحی است. اوبا ۳۱ سال سن، مهم‌ترین پست اجرایی را دارد و با مجارستان و آقای اوربان رابطه خوبی دارد. کشورهای اتریش، چک، اسلواکی و مجارستان رابطه خوبی با هم دارند. در آلمان به آن ویزاگارد «Visegrad» می‌گویند و می‌خواهند این را دوباره زنده کنند.

در سوئد فرهنگ واقعا به هم ریخته و معضلی شده است. برهکاری فوق‌العاده زیاد شده است.

> **جریان راست جدید از دهه ۹۰ در آلمان شکل گرفت. این جریان حوزه فعالیتش را اصطلاحا در حوزه «متاسیاست» تقلیل داده بود. متاسیاست یک حوزه پیشاسیاسی و به معنای کار فرهنگی کردن است**

این وضعیت در سوئد به دلیل جمعیت کم و نسبت بالای پذیرش مهاجران نیست؟

ملا حزب آلترناتیو برای آلمان این طور نیست که مثل سایر احزاب شفافیت در منابع مالی و... داشته باشند. اینها مثل حزب‌ها نیستند که پشت یک میز بنشینند و تصمیم‌گیری کنند. در راست‌های افراطی هم درگیری وجود دارد. همین است. فرانسه هم همین‌طور است و اوضاع خوبی ندارد. جبهه مردم خانم لوپن که اپوزیسیون قوی هستند هرچند در انتخابات پارلمانی نتوانست خیلی رای کسب کند اما فضای فرانسه هم خیلی به هم ریخته است به‌ویژه در موضوع مهاجران آفریقایی. بلژیک هم این‌طور است. بروکسل تبدیل به نماد سقوط فرهنگی غرب شده است. واقعا اوضاع آنجا به هم ریخته است. یکی از بحث‌های جدید در اروپا، درمورد احزابی است که طرفدار تجزیه‌طلبی هستند. در ایتالیای شمالی اقلیت آلمانی‌زبانی در منطقه تیرول جنوبی «Sudtirolo»، زندگی می‌کنند که شدیدا دنبال جدایی هستند. اینها هیچوقت خودشان را ایتالیایی نمی‌دانند. در خود بلژیک هم دو حزب نیز تجزیه‌طلبی هستند. در آلمان در ایالت باویر، حزب «باویر» طرفدار تجزیه‌طلبی است. این حزب جند سال پیش یک درصد هم رای نمی‌آورد ولی الان رای بالایی می‌آورد. این موج تجزیه‌طلبی و جریان‌های منطقه‌گرا در اروپا به راه افتاده است. این بازگشت به حوزه تاریخ اروپاست. منطقه‌گرایی در اروپا باب بوده و دولت‌ملی‌ها با زور شمشیر شکل گرفته است. در آلمان، ایتالیا، انگلیس، بلژیک و اسپانیا هم این وضعیت وجود دارد. می‌توان گفت اروپا دارد یک چهره جدیدی به خود می‌گیرد و مصداقش هم قدرت گیری همین جریان‌های راست جدید است. بنابراین فکر می‌کنم شناخت راست جدید باید اولویت حوزه امنیت ملی باشد ولی متاسفانه نبوده است و خیلی ساده از آن گذشتیم.

این جریان برای اروپا راست افراطی است آیا برای ما هم راست افراطی است؟ ممکن است اینها برای ما فرصت باشند. ممکن است چالش هم باشند اما اینکه سریع تجویز کنیم راست افراطی، درست نیست. ما وارد از رسانه‌های انگلیسی گرفتیم. بله! برای آنها افراطی است که نظام‌شان را به چالش کشیده است. ما خیلی به این جریان شناسی راست‌های جدید در اروپا که از کجا آمدند، نپرداختیم.

ملا حزب آلترناتیو برای آلمان این طور نیست که مثل سایر احزاب شفافیت در منابع مالی و... داشته باشند. اینها مثل حزب‌ها نیستند که پشت یک میز بنشینند و تصمیم‌گیری کنند. در راست‌های افراطی هم درگیری وجود دارد. همین حزب آلترناتیو آلمان دو شاخه اصلی دارد که درگیری شدیدی بین‌شان است. یک جریانش همان تفکر ناتو و نئومحافظه‌کاری در آلمان را دارد. اینها در کنار اینکه به صهیونیسم و اسرائیل علاقه دارند، مخالف دموکراسی و مهاجرت هستند. یک شاخه دیگر که نئوکان نیستند، منتقد اسرائیل هستند ولی جرات نمی‌کنند بیان کنند. اما همین که از سوریه و اسد دفاع می‌کنند سیگنال‌هایی است که نگاه‌شان را نشان می‌دهد. این جریان‌ها اتهامات شدیدی به هم می‌زنند. احزاب در اروپا این گونه است که اگر اختلاف داشته باشند، در دادگاه خودشان آن را حل و اگر لازم شد کسی را اخراج می‌کنند. همین حزب آلترناتیو برای آلمان چند نفر از چهره‌هایش را اخراج کرد. گدئون «Gedeon» ۲ سال قبل اخراج شد. ایشان بحث صهیونیسم را مطرح کرد و گفت ما هنا نقدر که با اسلام مشکل داریم که می‌خواهد کشور ما را بگیرد، با صهیونیسم هم مشکل داریم. چرا ما باید تاوان بدهیم؟ کوچک‌ترین انتقاد به اسرائیل باعث اخراج او از حزب شد. همین تناقضات و به هم‌ریختگی این احزاب باعث شد احزاب فضای لایی‌گری شوند. الان روسیه و اسرائیل بسیار فعال هستند. روسیه در سیاست خارجی عموما خیلی قوی است. الان اراشانوی یک راسته بسیار قوی است که بخش آلمانی‌اش در آلمان خیلی طرفدار دارد. تقویتش بالای ۵۰ هزار لایک خورده است. این تعداد لایک رسانه‌های اصلی آلمان ندارند. روس‌ها خیلی لابی می‌کنند. افراد مهم حزب آلترناتیو را به روسیه دعوت می‌کنند. همین آقای دوگین روسی که به ایران می‌آید با راست جدید ارتباط دارد. روسیه خیلی درگیر این مسائل است.

روسیه لابی می‌کند چون می‌داند اروپا به این سمت می‌رود و جریان‌های قدرت دارند از دست می‌روند و مشروعیت‌شان را از دست می‌دهند. اما درباره اسرائیل آدم تعجب می‌کند. چون یکی از مشکلات غرب امروز اینها هستند. به خاطر امنیت اسرائیل جنگ سوریه اتفاق افتاد و صدها هزار نفر کشته شدند و سیل مهاجرت به اروپا آغاز شد. اسرائیل یکی از متهمان این اتفاق است اما به دلیل اینکه قدرت رسانه را در دو اروپا، بسیار بالایی می‌کند. در آلمان انتشارات «اشپرینگر» که یک کارتل بزرگ صهیونیست است، دو روزنامه به نام‌های بیلد و دی وات منتشر می‌کند.

یک نکته که درباره روسیه گفته می‌شود. گفته می‌شود روسیه از راست‌ها حمایت می‌کند تا اتحادیه اروپا از بین برود و بتواند نفوذ خودش در شرق اروپا را تقویت کند. اما اسرائیل به دنبال چیست؟

صهیونیست‌ها از اسلام‌هراسی و اسلام‌ستیزی سود می‌برند. در همین حزب آلترناتیو برای آلمان یا اینکه یا یکی از بحث‌هایی که باعث شده برای مردم ما جمع کنند، ترس از اسلام است. ریشه‌های این ترس را که جست‌وجو می‌کنیم به رسانه‌های وابسته به صهیونیست‌ها می‌رسیم. روزنامه بیلد روزنامه‌ای برای مردم عادی است. آلمانی‌ها مخاطب‌شناسی کردند و برای مردم عادی روزنامه ارزان ۵۰ سنتی می‌زنند. مطالب این روزنامه بسیار کوتاه است. اسلام‌هراسی را آنها در غرب دامن می‌زنند؛ راست جدید هم سوار این موج می‌شود؛ مهاجرت هم به این کشورها از نظر فرهنگی تا مرز فروپاشی برده است. حالا چرا اسرائیل دنبال اینهاست؟ چون هرچه اسلام‌ستیزی در غرب بیشتر شود، اسرائیل می‌تواند کشتار غزه و سوریه را توجیه کند و بگوید ما با اسلام می‌جنگیم و اگر جنگ‌طلبی به اروپا می‌آیند. یعنی هرچه اسلام‌ستیزی بیشتر باشد، مشروعیت جنگ اسرائیل بیشتر تامین می‌شود.

برای اسرائیلی‌ها تصویرشان در اروپا خیلی مهم است. برعکس آن برای اسرائیل مهم نیست که در ایران و منطقه چه تصویری از آنها وجود دارد. اگر یک فیلم از جنایات‌شان در ایران پخش شود، برایشان مهم نیست ولی نمی‌گذارند این فیلم به رسانه‌های اروپایی برسد. پاشنه آشیل اسرائیل، افکار عمومی اروپاست. بحث اسلام‌ستیزی هم در قالب همین صورت می‌گیرد؛ یعنی این بحث را پیش بردند تا جنایت‌هایشان را در غزه توجیه کنند. این را هم بگویم که این به این معنی نیست که راست جدید صددرصد در اختیار صهیونیست‌هاست. نه! نقاط؛ بعضی مواقع چندصدایی شنیده می‌شود از درون‌شان که مشروعیت اسرائیل را زیر سوال می‌برند. برایتان مثال می‌زنم. آقای بیورن هوکه، مسئول فراکسیون حزب آلترناتیو برای آلمان در ایالت تورینگن، هنوز در حال پس دادن تاوان است، اما تا حالا نتوانسته‌اند اخراجش کنند. در شهر برلین در مرکز شهر، بادبود هولوکاست نصب شده است؛ یعنی چیزی به صورت قبر ساخته‌اند. ایشان دریک سخنرانی در جمع دانشجویان گفته بود شما کدام ملت را سراغ دارید که اگر جنایتی کرده، آن جنایت و اشتباه خودش را در پایتخت خودش تبدیل به سمبل کند؟ نگفته بود جنایت نیست، اما گفته بود این کار را کجای دنیا می‌کنند؟ هجوم وحشتناک رسانه‌ای به ایشان شد.

مقامات راست جدید ایتالیا می‌گویند این به نفع ما نیست که با روسیه دچار تنش شویم. آیا خروجی راست‌های جدید به سمت روسیه می‌رود؟

تقریبا به نظر می‌رسد برگ برنده در دست روسیه است. اینها تقریبا طرفدار روسیه هستند؛ در آلمان و ایتالیا. واژه «ترنس آتلانتیک» را شنیده‌اید؟ یعنی کسانی که ناگهان به ناتو و آمریکاست... در همین راست جدید هم کسانی هستند که ترنس آتلانتیک و مخالف روسیه هستند. منتها کسانی که به راست‌های جدید رای می‌دهند، خواهان چرخش کشورهای اروپایی به سمت روسیه هستند.

دلیلش چیست؟

این را می‌توان از جنبه‌های مختلف بررسی کرد. عموما هیچ وقت در اروپا نگاه خوبی به روسیه وجود نداشته است. سیستمیک روسیه یعنی ارتدوکسی برای اروپایی‌ها یک مسیحیت انقاطعی و اشتباه بوده است و همیشه روس‌ها را به‌عنوان مغول می‌خواندند. الان غرب تقریبا غیرمذهبی شده است و مذهب نقشی در آن ندارد. مثال یکی از دلایلی که شرق آلمان به راست جدید و روسیه تمایل نشان می‌دهد، این است که در شرق تقریبا مذهب وجود ندارد، بنابراین مانعی که قبلا کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها، با ارتدوکس اختلاف داشتند، الان وجود ندارد، چون دیگر مذهبی وجود ندارد. یعنی آن تابو و دیوار اصلی بین روس‌ها و اروپایی‌ها برداشته شده است. این نکته بسیار مهمی است. دلیل سیاسی‌اش هم این است که مردم از جنگ‌هایی که ناتو در مناطق مختلف راه می‌اندازد، خسته شده‌اند. اروپایی‌ها از خانم کلینتون به خاطر جنگ لیبی متنفرند. لیبی الان گذرگاه مهاجران شده است. مهاجرها که عموما از آفریقا به اروپا می‌آیند، از طریق لیبی می‌آیند، بنابراین از هر چیزی که نشان از آمریکا، جنگ و ناتو دارد متنفرند. این نگاه منفی نشان نسبت به آمریکا باعث شده به سمت روسیه بروند. منتها روسیه پدیده مبهمی برای توده مردم است و مشخص نیست بحث منافع و نفوذش در مناطق شرقی و بحث اوراسیا است که روس‌ها مطرح کردند، ولی اینها باعث شده مردم اروپا نسبت به شرق و خصوصا روسیه به‌عنوان تهدیا یی که از لحاظ فرهنگی بوی غرب می‌دهد ولی غربی نیست، میل داشته باشند.

در پس پرده این موضوع فردی به نام «استیوبنن» است. این فرد زیاد در ایران مطرح نیست. من مقاله مفصلی درباره این فرد برای یکی از رسانه‌های آلمانی نوشته‌ام؛ میل به این آدم در اروپا زیاد است. مهم‌ترین نکته درباره آقای بنن و همفکرانش این است که توانستند واژه جعلی و مفهومی به نام «دیالوگ بارگیری کنند. بنن از افرادی است که شدیدا از مطرح شدن بحث «اوراسیا گرایی» توسط روس‌ها نگران است، زیرا در بحث اوراسیا گرایی ایران و ترکیه جزء گزینه‌های روسیه برای ارتباطات گسترده هستند. موشک‌های اس-۴۰۰ که ترکیه به‌رغم مخالفت ناتو خریداری کرد، یک سیگنال بسیار بسیار مهم علیه ناتو بود، به‌خاطر همین آمریکا تهدید کرد ما جنگنده‌های فوق پیشرفته اف-۳۵ را به ترکیه نمی‌دهیم و مقامات ترکیه هم اعلام کردند از جای دیگری جنگنده‌هایی در این سطح را تهیه می‌کنند. ماموریت بنن این است که یک غرب فرهنگی جدید را ایجاد کند که روسیه نیز در آن حضور دارد. روس‌های مسیحی مذهب‌شان ارتدوکس است که اتفاقا به اسلام نزدیک‌تر است تا مذاهب مسیحیت. برای بنن بحث اسرائیل و امنیت هم اهمیت دارد. اینها مفهومی تحت عنوان «دیالوگ مسیحیت و یهودیت فرهنگ مشترک» دارند که دروغ است. در طول تاریخ غرب هیچ‌گاه یهودی‌ها و مسیحی‌ها رابطه خوبی نداشتند. این چیزی است که من در آلمان مطالعه کرده و این حالا شاید برای شما در ایران ناشناخته باشد. اروپایی‌ها همیشه با یهودی‌ها مشکل داشته‌اند. جنایت‌هایی که اینها علیه یهودی‌ها کرده‌اند و آنها را در شهرهای خودشان راه نمی‌دادند، در طول تاریخ بی‌سابقه است. بنن یک مفهوم دروغ و جعلی درست کرده است به نام «دیالوگ مشترک مسیحیت و یهودیت» به‌عنوان پایه غرب که ما باید از این حفاظت کنیم. این اصلا دروغ است و چنین چیزی نبوده است. برای این گروه ایران، ترکیه و چین چالش‌های قرن بیست و یکم هستند. برای همین روسیه برای سران جریان راست‌های جدید اهمیت پیدا می‌کند. روسیه باید با زیچه برای حفظ غرب شود.

بنن آدمی جدی است و برای انتخابات ۲۰۱۹ برنامه دارد، ولی در همان راست‌های جدید، همه از بنن خوش‌شان نمی‌آید ولی تلاش او این است که تا جایی که می‌تواند، اجماعی بین راست‌ها ایجاد کند.

اختلافات آمریکا و چین در حال حاضر مقدمه یک جنگ است، زیرا چین بازارهای غرب را به چالش طلبیده است. الان در غرب عصر ترامپ شکاف وجود دارد. زمان اوباما این گونه نبود؛ اوباما یک چیزی می‌گفت، قطعنامه‌ای صادر می‌شد، خانم مرکل و بقیه روسای دولت‌های اروپایی با او اجماع داشتند. الان غرب دچار شکاف است. در اروپا جریان کلاسیک حفظ شده است. خانم مرکل و آقای مکرون نمونه‌های آن هستند. این دو مخالف ترامپ هستند و مخالفت‌شان نمایشی نیست. منتها بحث این است که چقدر قدرت برای مقابله با ترامپ دارند. این شکاف می‌تواند برای ما و کشورهایی مثل ما تبدیل به فرصت بشود، اگر زیرک باشیم.

اخیرا وزیر امور خارجه آلمان آقای هایکو ماس در روزنامه هنلزبلات «Handelsblatt» نوشته و در آنجا گفته است در بحث ایران ما می‌توانیم یک سازمان مالی اروپایی ایجاد کنیم که بانک‌های ایران بتوانند با آن معامله کنند. بعد او پیشنهاد می‌دهد ما چیزی را در دسترسی کنیم که آمریکایی‌ها به آن دسترسی نداشته باشند تا بتوانیم با ایران معامله کنیم. اینکه آیا او می‌تواند این کار را انجام دهد یا نه، یک بحث است، ولی اینکه وزیر امور خارجه آلمان این بحث را در یک روزنامه اقتصادی در آلمان مطرح می‌کند، یعنی این بحث جدی است. اینها ترسیده‌اند و به خاطر حفظ منافع خودشان می‌خواهند با آمریکا چالش داشته باشند.

زمان اوباما مگر می‌شد چنین چیزی را مطرح کرد؟ مگر کسی جرات می‌کرد؟ بنابراین، با این شکاف می‌شود فرصت ساخت ولی ممکن است همیشه باقی نماند. وضعیت اروپا الان به گونه‌ای است که من نام آن را «انقلاب فرهنگی» گذاشته‌ام، زیرا قبل از آنکه این مساله سیاسی یا اقتصادی باشد، فرهنگی است. جریان‌های جدیدی در حال قدرت گیری‌اند و به قدرت رسیدن هستند. ایتالیا یکی از کشورهایی است که بدهی بالایی به اتحادیه اروپا دارد. الان همین احزابی که در ایتالیا به قدرت رسیده‌اند، خواهان طرح‌های پوپولیستی عجیبی است. مثلا برای دور زدن بدهی‌ها گفته‌اند ما واحد پول را عوض کنیم. گفته‌اند واحد پول را عوض کنند تا بدهی نداشته باشیم. طرح این موضوع آن هم به این صورت شاید خنده‌دار باشد اما واقعا چنین چیزی را گفته‌اند. معلوم نیست در آینده در اروپا چه اتفاقی بیفتد. وضعیت خطرناکی است. به‌نظر بنده ما باید جریان‌ها را بشناسیم و ببینیم چه کارهایی می‌کنند. هوشیار باشیم هر کشوری به دنبال منافع خودش است. روس‌ها دارند لابی می‌زنند، به غیر از روسیه، رژیم صهیونیستی هم برای نزدیکی و لابی با جریانات راست جدید خیلی فعال است. ما هم طرف حساب‌مان رژیم صهیونیستی است. ما در بحران سوریه رژیم صهیونیستی را شکست داده‌ایم ولی در زمینه اروپا غفلت کرده‌ایم. رژیم صهیونیستی در اروپا روی ذهن مردم کار کرده و افکار عمومی دستش است. ما در داخل ایران دچار یک جور غربزدگی هستیم. به این معنا که وقتی به عده‌ای می‌گوییم غرب دارد به سمتی ضعف می‌رود، می‌گویند مگر می‌شود؟ بالاخره قدرت اقتصادی دارند... در حالی که آنجا هر لحظه امکان دارد ورق برگردد و بابت این من فکر می‌کنم در دیپلماسی خصوصا دیپلماسی عمومی کار برای انجام دادن بسیار است.

راست‌ها دغدغه‌شان اتحادیه اروپاست و حتی مایلند اتحادیه اروپا دچار فروپاشی شود. این گویا همان چیزی است که آمریکا می‌خواهد و ترامپ از طریق آقای بنن به دنبال آن است. جدایی‌طلبی سکه رایج این روزهای اروپاست. از مجارستان که سفت و سخت در برابر اتحادیه ایستاده تا ایتالیا که مانع ورود مهاجران شده است.

در مورد راست‌های جدید نکته‌ای وجود دارد. درست است که مخالف اتحادیه اروپا هستند ولی مخالف ناتو نیستند. در ایتالیا که مثال زدید دولت متشکل از دو حزب پنج ستاره (چپ پوپولیستی) و حزب لگانورد (راست جدید) است، اینهامی گویند مخالف اتحادیه اروپا هستیم و باید از آن بیرون بیاییم. می‌گویند چرا تصمیمات در بروکسل گرفته می‌شود؟ یکی از چالش‌های اصلی که راست‌های جدید با اتحادیه اروپا دارند، در موضوع تقسیم مهاجران است.

یک بحث مهم هم برای راست‌های جدید، اقتدارگرایی است. یعنی اروپایی‌ها هم رهبرهای مقتدر می‌طلبند.

بله، آنان با نظام‌های پارلمانی مشکل دارند. یکی از بحث‌هایشان این است که چرا رئیس جمهور در آلمان نباید مستقیم انتخاب شود؟ چرا رئیس جمهور در آلمان باید سمبلیک باشد. ادبیات اینهایه جریان محافظه‌کاران انقلابی دهه ۲۰ در جمهوری وایمار برمی‌گردد. متفکرانی همچون کارل اشمیت که رساله دکتری من در آلمان در مورد او بود یا اشپنگلر که کتابی به نام «انحطاط غرب» که در دهه ۱۹۲۰ نوشته است شاخص‌های این جریان قلمرو بودند. آنها مخالف نظام پارلمانی و حزب و معتقدند به همان اقتدارگرایی و رئیس جمهور قدرتمند هستند. این جریان موافق یک‌شکلی فرهنگی هستند و از اینکه اقلیت‌ها زیاد شوند، ترس دارند. در حوزه سیاسی شدیدا به دنبال همه‌پرسی هستند. در آلمان و فرانسه هم این طور است. خانم لوپن نیز در فرانسه حرفش همین بود. برای راست‌ها بحث همه‌پرسی فوق‌العاده مهم است.

این اتفاقات به بحث همه‌پرسی خروج از اتحادیه اروپا در انگلیس مربوط نیست؟

اصلا خروج انگلستان از اتحادیه اروپا را به‌عنوان الگو می‌بینند. الگویی که باید در آلمان و فرانسه هم پیاده شود.

این الگو تنها برای همه‌پرسی است یا مسائل دیگر؟

برای خیلی از چیزهای دیگر هم هست. مثلا در آلمان راست‌ها مخالف نظام پارلمانی هستند که در آن فقط احزاب بازیگرند. این به همان سده ۲۰ که متفکران محافظه‌کار، تفکرات‌شان را بر اساس نظام پارسایی بیان می‌کردند، بازمی‌گردد. این بحث‌ها دوباره به فضای عمومی برگشته و در فضاهای دانشگاهی و آکادمیک جایی ندارد. دانشگاه در دست چپ‌هاست؛ یعنی در دانشگاه عموما مخالف این جریانات هستند ولی توده مردم با این جریان همراهند.

بر اساس آنچه که شما گفتید، اگر راست‌ها نمی‌توانند به سرعت فضای نخبگانی را در اختیار بگیرند، امکان دارد به دنبال این باشند که از طریق آشوب به هدف‌شان برسند؟

من نمی‌خواهم زیاده‌روی کنم، ولی شما در آینده بر اساس همین اتفاقی که در شهر کمنیتس آلمان رخ داد، در سطحی بسیار وسیع‌تر و در برلین، مونیخ و رم به صورت همزمان رخ دهد. اگر چه‌ها با راست‌ها درگیر شوند، چه خواهد شد؟ موضع چپ‌ها مشخص است. چپ‌های افراطی حاضرند در خیابان جنگ شهری آدم هم بکشند. غرب الان دو قسمت شده است. اسمش را هم «جنگ هویتی» گذاشته‌اند. در آمریکا مدتی هست که تا حدودی در مورد اروپا هم صادق است. موج فمینیسم در چپ جدید و مکتب فرانکفورت رخ داد و گفتند ما حامی حقوق زنان هستیم؛ حقوق همجنس‌بازها آمد؛ حقوق مهاجران و بعد حقوق حیوانات آمد تا قشری در غرب به این نتیجه برسند که همه چیز دارد به ضررشان تمام می‌شود.

پس یعنی رشد راست جدید بر پایه اعتراض به ناتو نیست؟

همین هم تناقض است و اینها هنوز جرات نکرده‌اند خروج از ناتو را مطرح کنند.

آلمان نمی‌تواند نیروهای نظامی زیادی را جذب کند. ناتو سپر دفاعی و تهاجمی اروپاست اگر اتحادیه اروپا نباشد، ناتو چه می‌شود؟

آلمان هم محدودیت‌هایی دارد. مثلا بهترین زیردریایی‌های دنیا را تولید می‌کند ولی برای اسرائیل می‌فرستد؛ زیردریایی‌هایی که با پول مالیات مردم آلمان ساخته شده‌اند به اسرائیل هدیه می‌شوند. اگر قرار باشد روزی اتحادیه اروپایی سقوط کند، قطعا ناتو هم سقوط خواهد کرد و اتفاقات پیش‌بینی‌ناپذیر دیگری هم خواهد افتاد.

اروپایی‌ها در اظهارات‌شان گفته‌اند که به دنبال یک سپر دفاعی اروپایی جدا از ناتو خواهند بود.

این بحث در جریانات دموکرات و لیبرال حاکم در آلمان، مثل خانم مرکل و مکرون که از جنس اوباما هستند، وجود داشت. اینها طرح داده بودند که یک سازمان نظامی جدا از آمریکا ایجاد کنیم. سازمان نظامی که می‌شود به آن ناتوی اروپایی گفت. این مساله به نظرم می‌رسد در حد حرف باشد، زیرا اروپا توان و قدرتش را ندارد.

اگر راست‌های جدید قدرت بگیرند، به دلیل اینکه درون‌شان کلی اختلاف است، اوضاع به هم خواهد ریخت. ممکن است تصمیم دیوانه‌واری بگیرند؛ مثلا با چین وارد جنگ بشوند. ما با راست‌ها وارد عصر جدیدی خواهیم شد. اینها آدم‌هایی نیستند که بتوانند نظم جهانی را حفظ کنند. آنان بیشتر بحث از اوطالبی و حفظ فرهنگ برایشان مهم است و خیلی تمایلی هم ندارند در عرصه بین‌المللی وارد شوند.

یک بحث مهم هم برای راست‌های جدید، اقتدارگرایی است. یعنی اروپایی‌ها هم رهبرهای مقتدر می‌طلبند.

بله، آنان با نظام‌های پارلمانی مشکل دارند. یکی از بحث‌هایشان این است که چرا رئیس جمهور در آلمان نباید مستقیم انتخاب شود؟ چرا رئیس جمهور در آلمان باید سمبلیک باشد. ادبیات اینهایه جریان محافظه‌کاران انقلابی دهه ۲۰ در جمهوری وایمار برمی‌گردد. متفکرانی همچون